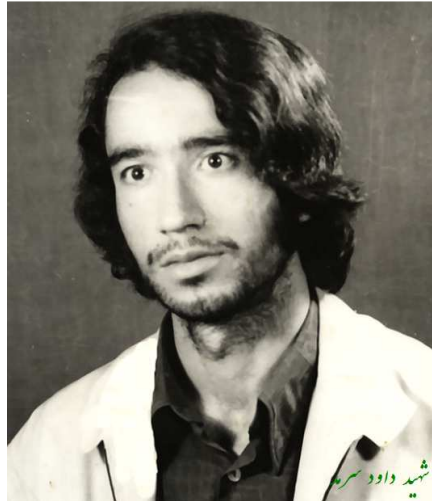


## سرمد ، عقاب سپهر تازِ عرصه شعر و نبرد



از آن روزی که استاد داود «سرمد» نا برابری های اقتصادی – اجتماعی در جامعه بشری را پدیده زمینی و طبقاتی تشخیص داد ، عزم جزم کرد تا علیه آن به مبارزه برخیزد. همان بود که به قول خودش « تیر به صید دد و دونان بگرفت» و با شرافت و شهامت کم نظیری به میدان نبرد آمد و اندرین راه سرفرازانه جان سپرد.

چنین خوابیده روی خاک تا کی؟      دو دیده جانب افلاک تا کی؟  
زمام سرنوشت خود بگیرید      شدن تخذیر ازین تریاک تا کی؟

\*

تا چشیدم از می شوریدگان      جرعه تلخی که شور انگیز بود  
سوخت رگ های وجودم را همه      آتش این عشق از بس تیز بود

\*

نه می باشد هوای گلرخانم      نه مطلب عیش و نوش جاودانم  
نه در اندیشه سود و زیانم      من و خدمت به خلق قهرمانم

\*

از آن خوابیده راهی را می رسید      که چشم خفته را بیندگی نیست  
درین مکتب ز بس سرگرم عشقم      تمیز شنبه و آدینه ام نیست

مبارزه برای آزادی و برابری هوس نیست ، ضرورت است. سفره های خالی تهیدستان ، گونه های گود رفته فرو دستان ، دست های پینه بسته زحمت کشان و آنسو ترک ، کاخ های سر به فلک کشیده و عیش و نوش یک اقلیت مفت خوار و طفیلی در جولان است. در جامعه ، ظلم ، بی عدالتی ، استثمار و استعمار عامل اساسی برای خیزش توده های ملیونی مردم بوده است.

«سرمد» با درک این واقعیت ها راه خود را با آگاهی و عقلانیت انتخاب کرد و از لحاظ بینش در صف فرو دستان جامعه جای گرفت.

غرورِ عزتِ نفسِ ستمکش ز شأن و شوکتِ شاهانه بهتر

او ، در آغاز ، سرنوشت مبارزاتی خود را با سازمان جوانان مترقی پیوند زد و زیر لوای آن به تلاش و تکاپو پرداخت که به زودی نامش سر زبان ها افتاد. دوست عزیزم جناب نصیر مهرین در باره «سرمد» می گوید:

«سرمد مانند تعداد کمی از شعله بی ها، فعال عملی و سازمانده بود. قریحه جلب و جذب داشت. مانند تعداد کمی از شعله بی ها کتابخوان بود. نه تنها کتاب های سیاسی را می خواند، بلکه از جمله کسانی بود که کتاب های ادبی و از شاعران فارسی زبان را نیز می خواند. و از جمله معدود کسانی بود که شعر می سرود.»

جریان شعله جاوید قبله آمل و عشق استاد «سرمد» به حساب می آمد. او اعتقاد محکمی به این جریان و پیشوایان آن داشت.

چنان تابندگی با مشعل ماست که خورشید از فروغش خیره گردد

اگر این مشعل تابنده میرد سیاهی و پلیدی چیره گردد

وقتی مشی و رهبری سازمان جوانان مترقی زیر شلاق انتقاد عده ای از کادر ها و اعضای جریان شعله قرار گرفت ، استاد «سرمد» در مجالس بحث و فحص جرتمندانه و پُرشور از این سازمان به دفاع بر خاست. دیری نپایید که موقف «سرمد» به ضد خود مبدل شد و خود یکی از منتقدان اصولی مشی شعله جاوید شناخته شد.

بودیم تشنه لب

آنقدر تشنه لب که همیشه به خواب ها

در پیش چشم ما

می کرد جلوه ، جام طلایی آب ها

در جستجوی آب

کردیم با تلاشِ بزرگی شتاب ها

در دشت های سوخته خشک و سینه داغ

از دور داشت جلوه آبی، سراب ها

با گام های تند

رفتیم آنقدر که توان داشت ، تاب ها

نزدیک چون شدیم

دیدیم چشمه های فریب سراب ها!

\*\*\*

باز هم از استاد مهرین بشنویم:

« رهبری سازمان جوانان مترقی را بحران بیشتر فرا گرفت. تعداد بی شماری از اعضا و هواداران آن دلزده شدند و سرگردان. به دید و بازدید هایی می پرداختند که با شکایت همراه بود. نادر علی شهید، سرمد و تعدادی دیگر بیشتر مایوس شدند ، ولی این دو تن به کتابخوانی پناه بردند. البته ارتباط نزدیک و دید و بازدید هایی با هم نداشتند. سرمد، پس از آن دیدار های شخصی با دوستان مجید شهید دارد. و این زمانی بود که «سرمد» با مجید شهید و در واقع با جمعی که گروه انقلابی بود، اما هنوز کنفرانس دلو ۱۳۵۴ دایر نشده بود، کار مشترک داشت.»

فعالیت سیاسی زنده یاد داؤد «سرمد» پس از فروپاشی سازمان جوانان مترقی در کنار شهید عبدالمجید کلکانی با محتوا و ضرب آهنگ دیگری شکل گرفت، مبارزه آرام ، بی سر و صدا و زیر زمینی.

ز های و هوی دور از واقعیت نهادن گام ، خاموشانه بهتر

اگر فرزندگان نیرنگ باز اند از آن فرزندگان ، دیوانه بهتر

وقتی گروه شهید عبدالمجید کلکانی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی از گروه انقلابی به رهبری زنده یاد داکتر فیض احمد ، جدا شد ، استاد «سرمد» جانب شهید مجید را گرفت و در کنار آن ایستاد و تا پایان عمر به او و قول و قرارش وفادار باقی ماند.

«سرمد» مانند هر انسان دیگری می توانست در شرایط خاصی اندوهگین شود و از اوضاع بنالد. این شکوه ها بیشتر صبغه سیاسی داشت و بر محور اندیشه و آرمان او می چرخید.

بر لبم لرزش صدائی نیست  
نای بشکسته را نوائی نیست  
با کی گویم ز راز دل «سرمد»  
محرم درد آشنائی نیست

\*

گویی ستارگان همه در خواب رفته اند

خورشید مرده است.

\*

گهی از نا امیدی ، دل شکسته گهی چشم امید انتظارم

\*\*\*

اما، در کل ، استاد «سرمد» در زندگی سیاسی شخصیتی بود متین ، خوشبین و به آینده امید وار ، اشعار او سرشار از این مضمون می باشد.

سرود نا امیدی را بخوانید که این کفر است اندر مذهب ما

\*

اگر مشیت ستم کوید دهانم سرود نا امیدی را نخوانم

\*

ز گرد و بادِ توفانِ حوادث نمیرد عشق پاکِ سرمد ما

با وجود تلخی ناشی از پارچه شدن و در نهایت استیصال جریان شعله ، «سرمد» از پیروزی نهایی نور بر ظلمت و جریان پیشرونده تاریخ هیچگاهی رو گردان نشد.

هر چند شکستیم امید ظفری هست بحریم که پیوسته بود جنر و مد ما

\*

شفق از جانب خورشید گوید که شب را نیست عمر جاودانه

به دنبال سیاهی ، روشنایی ست به حکم منطق سیر زمانه

مرحله دیگری از کار پُر ثمر زنده یاد داؤد «سرمد» ، تلاش برای تأسیس سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) می باشد. ندای زمان افراد و گروه های چپ مخالف رژیم کودتا را به وحدت و همدلی فرا خواند. استاد «سرمد» با درک حساسیت اوضاع ، در این میدان پیش قدم شد و برای تحقق این وظیفه تاریخی و انقلابی جد و جهد فراوان کرد.

هرگز مجاز نیست پراکنده زیستن جمعیت ستم نفسان در گسست ماست

\*

گریبان نفاق بد ثمر را به خونین رشته وحدت بدوزید

این مرحله از زندگی «سرمد» رنگ و بوی ویژه ای دارد. او با اشتراک سائر همزمان در تأسیس «ساما» سهم شایسته ای ادا کرد. در مباحثات تئوریک میان نمایندگان گروه های متحده با صلاحیت فکری قوی و استدلالات محکم شرکت ورزید. پس از تأسیس «ساما» ، به اکثریت آراء به عضویت کمیته تشکیلات «ساما» برگزیده شد . این اولین کمیته تشکیلات «ساما» پس از میلادش بود که در آن افزون بر سرمد ، استاد رسول جرئت ، انجنیر قدوس ، استاد عزیز الله اوریاخلیل و زنده یاد بهمن عضویت داشتند. مسئولیت این کمیته را اشرف جان بر عهده داشت.

از اینرو، نام «سرمد» با تاریخ «ساما» و افتخارات آن پیوند یافته است. به حق که او یکی از بنیان گزاران به نام این سازمان می باشد.

بیاد می آورم زمانی را که ملنگ «عمار» به شهادت رسید. استاد «سرمد» داوطلبانه عهده دار نوشتن زندگینامه آن جنگاور بی مرگ شد. قرار بود تا زندگینامه «عمار» را بطور گسترده پخش کنیم. زمان نوشتن زندگینامه به درازا کشید. ما از این بابت پریشان شدیم. چند روزی گذشته بود که

احوال دستگیری داود «سرمد» و تنی چند از یاران او به گوش ما رسید و ای دریغ که زندگی نامه ملنگ عمار به قلم توانای «سرمد» به نگارش نیامد.

زنده یاد دؤد «سرمد» یکی از استادان لایق و زحمت کش معارف افغانستان بود. نام پر آوازه و محبوبیت او سبب می شد که اولیای امور او را از یک مکتب به مکتب دیگر بدوانند. باری او را بطور جزایی به لیسه قلعه مرادبیگ تبدیل کردند. سرشوخ ترین شاگردان در آن لیسه درس می خواندند. وقتی پای استاد «سرمد» به آن لیسه رسید ، فضا عوض شد و شاگردان یک دل و یک صدا ، از وی طرفداری کردند و به دورش حلقه زدند. او ، مکتب را به کانون گرم آموزش و مبارزه مبدل ساخت. زیرا می دانست که بدون چراغ علم و معرفت کار به جایی نمی رسد. او علاوه بر جریان اصلی درس ، خارج از پروگرام درسی شاگردان را تا نا وقت ها درس می داد. چشم اداره لیسه و مقامات بالایی ، از درخشش آفتاب شخصیت «سرمد» به کوری رسید که در نتیجه مکتوب انتقالش را به مکتب دیگر صادر کردند. او هنگام وداع با معلمین و شاگردان لیسه قلعه مراد بیگ این شعر را فی البدیهه سرود.

رفتیم و اهل مدرسه تنها گذاشتیم	داغی بروی صفحه دلها گذاشتیم
آن زورقی که بر لب ساحل نشسته بود	بنگر چگونه بر شط دریا گذاشتیم
حاضر به درس دادن بی مزد کس نبود	این رسم تازه را به شما ما گذاشتیم
دادیم درس عز و فداکاری و شرف	تا خاطرات خویش در اینجا گذاشتیم
تنها هدف نبود ترقی درس ها	سنگی برای جنبش فردا گذاشتیم
تا چشم هوشیاری تان باز تر شود	سه سال خواب راحت خود را گذاشتیم
تا آشنا شوید به اندیشه های نو	بر نقش های پوچ کهن پا گذاشتیم
بردیم گرچه «خواجه» و «مهتاب» و دیگران	اینجا «سخی» و «کاظم» و «ماما» گذاشتیم
چون بسته کرد راه گلو را غم وداع	یک چند حرف خویش به فردا گذاشتیم

بررسی اشعار «سرمد» از حیطة صلاحیت من خارج است. اینقدر می دانم که از شعر او شرر می خیزد. به قول مشهور ، مرده را زنده می کند و افتاده را به شور و مستی می آورد. مضمون اشعار داود «سرمد» انعکاس شخصیت انقلابی او است ، پویا و تسلیم ناپذیر ، پیام دهنده، پرشور و پُر از احساس. در یک کلام: مواضع ایدئولوژیک و سیاسی داود «سرمد» را می شود در لابلای اشعار او جستجو کرد.

نباشد گر سخن از عشق «سرمد»

نمی آرزد به گاهی دفتر من

\*

کلام من فقط احساس و شور است

سراپایش تجلی و غرور است

نمی دانم ز قانون سخن هیچ

من و شاعر شدن بسیار دور است

\*

اگر خواهی بنا کردن بنایی

نخست این نظم بی بنیاد بشکن

تو شاهینی ، قفس را «سرمد» از خشم اگر خواهی شوی آزاد ، بشکن

\*

به من افسانه سازش بخوانید خدا را ، گور خود را گم نمایید

\*

نیست گرت همت همراهی ام سعی مکن در پی گمراهی ام

\*

چرا از حرف من آتش نبارد مگر آتشفشان در سینه ام نیست؟

\*

به سوز عشق تا آمد یقینم شرر بارد ز حرف آتشینم

\*

شنیدم ساحلی را موج می گفت که از خود نگذری رزمندگی نیست

ز دید مکتب ما ، عمر جاوید به جز جنبیدن و پویندگی نیست

خروشد موج سرکش جاودانه حباب پوچ را پابندگی نیست

هیئات که «دست دیوان به بدی دراز شد». ماه سرطان سال ۱۳۵۸ خورشیدی بود که استاد «سرمد» و یاران هم‌رزمش حسین طغیان ، استاد عزیز الله پغمانی ، انجنیر عزیز ، استاد رسول جرئت ، فقیر کلکانی و انجنیر داود منگل به دام سازمان جهنمی «اگسا» افتادند.

اوج شکوهمندی و پایمردی شاد روان داؤد «سرمد» را در اتاق های شکنجه می توان سراغ گرفت. من به عنوان یک قربانی و یک شاهد ، به خوبی می دانم که در رژیم خلقی – پرچمی چه بلایی بر سر زندانی آورده می شد. زندان محیطی است که در آنجا نه شعار های مطمئن به درد می خورد و نه رگ گردن پندادن. زندانی باید پولاد باشد و از جنس پولاد. اعتقادش پولاد و اراده اش برای مقاومت کردن سخت تر از پولاد ، در غیر آن خم می شود و تن به ذلت می دهد.

نمی خواهم به ذلت جان سپردن که من فرمانده ملکِ غرورم

گویی «سرمد» عاقبت کار خود را می دانست که گفت:

به چشم من ز صد باغ گل زرد بود بهتر یکی دسته گلی سرخ

\*

به تیغی گر جدا سازی سرم را به آتش گر بسوزی پیکرم را

بخندد چشم اخگر های خونین دهی برباد اگر خاکستر من

برو ای سایه مرگ از سر من که خورشیدیست پنهان در بر من

بروید اخترِ سرخِ شبِ افروز چو میرم از کفِ خاکستر من

\*

ننگ است بر من گر مرگ گیرد روزی سراغم در بسترِ من

\*

به میدان نبرد زندگانی سپردن جان سر افزانه بهتر

یا:

همان ابیاتی که همه ما بار بار آن را خوانده و شنیده ایم و هر باری که می شنویم ، به عظمت این سردار انقلابی بیشتر آشنا می شویم:

ز خون خویش خطی می کشم به سوی شفق چه خوب عاشق این سرخی سر انجام

نوید فتح شبستان دهم به راهروان سرود رزم پیام آوران شود نامم

عقاب زخمی ام ، می توانی ام کشتن مگر محال بود لحظه ای کنی رامم

تویی که پشت تو می لرزد از تصور مرگ منم که زندگی ای دیگر یست اعدام

خون «سرمد» در آن جویباری جاری گشت که کودتا چیان هفتم ثور آن را به راه انداخته بودند. جنایت آفرینان حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق تن شریف «سرمد» را با بی رحمی زیر خاک کردند و در پرونده سپیدش چه سهل و آسان نوشتند:

قربانی شماره ۳۳۲۱ : « داود سرمد ولد محمد شریف ، مسکونه قره باغ ، فعلاً بیکار ، سابق معلم ، ماوئیست.»

نامش انوشه باد!

نسیم رهرو - هجدهم جوزای سال ۱۳۹۵ / هفتم جون ۲۰۱۶

اشاره ها:

- بیت های درون متن از اشعار شاد روان «سرمد» انتخاب شده است.

- منبع : "چون موج گرم نور" ، گزینۀ شعر و "برگنمای زنده یاد داود سرمد".